

مقایسه جایگاه زن در مقام معشوق در مثنوی معنوی و بوستان سعدی الهام یاقوتی^۱، بتول فخراسلام^۲، جواد مهربان قزلحصار^۳

چکیده

در متون عرفانی و تعلیمی ادبیات فارسی، بازتابی روشن از باورها و ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی ایرانیان دیده می‌شود. در این میان، زنان جایگاهی برجسته دارند و حضور آنان نه تنها به عنوان شخصیت‌های ادبی، بلکه به مثابه نمادهای فرهنگی و اجتماعی مطرح شده است. این پژوهش به مقایسه جایگاه زن در مقام معشوق در بوستان سعدی و مثنوی معنوی مولوی پرداخته است. هدف اصلی، واکاوی نگرش دو شاعر نسبت به زن در مقام معشوق و تحلیل تفاوت‌ها و شباهت‌های این دیدگاه‌ها در بستر اجتماعی و فرهنگی زمانه ایشان است. روش تحقیق توصیفی - تحلیلی، کیفی و کتابخانه‌ای بوده و داده‌ها از منابع مکتوب و الکترونیکی گردآوری شده‌اند. یافته‌ها نشان می‌دهد که در بوستان، زن در مقام معشوق بیشتر در قالب شخصیتی زمینی و اجتماعی تصویر می‌شود؛ معشوقی که نماد زیبایی، محبت و نیرویی تحول‌آفرین در زندگی عاشق است و حضور او در خدمت آموزه‌های اخلاقی و تربیتی قرار دارد. در مقابل، در مثنوی معنوی، زن در مقام معشوق به مرتبه‌ای عرفانی ارتقا یافته و به عنوان نمادی از حقیقت الهی و پلی برای اتصال عاشق به عشق مطلق معرفی می‌شود. این تفاوت‌ها بیانگر آن است که

۱. گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران.

۲. گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد نیشابور، دانشگاه آزاد اسلامی، نیشابور، ایران. (نویسنده مسئول)

۳. گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران.

سعدی با نگاه اخلاقی و اجتماعی به زن می‌نگرد، در حالی که مولوی زن را در مقام معشوق به نمادی عرفانی و معنوی تبدیل می‌کند. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که جایگاه زن در مقام معشوق بازتابی از فرهنگ، دین و اندیشه‌های فردی دو شاعر است و مقایسه آن‌ها می‌تواند به شناخت عمیق‌تر از نگرش ادبی و عرفانی نسبت به زن در ادبیات کلاسیک فارسی بینجامد.

کلید واژه‌ها: زن، معشوق، بوستان سعدی، مثنوی معنوی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. مقدمه:

برخلاف جایگاه برجسته‌ای که مردان در ادبیات فارسی دارند، دربارهٔ موقعیت زنان در متون ادبی دیدگاه‌های گوناگونی مطرح شده است. زن گاه در نقش انسانی و مادرانه تصویر می‌شود، گاه نماد فریب، نیرنگ و هوسرانی به شمار می‌آید و در مواردی نیز به‌عنوان نشانه‌ای از بی‌خردی و نقصان عقل معرفی می‌گردد. بخش بزرگی از این نگاه‌های منفی بازتاب فرهنگ و باورهای اجتماعی گذشته است و بخشی نیز به نگرش‌های فردی نویسندگان مرد بازمی‌گردد، بی‌آنکه الزاماً ریشه در باورهای جمعی داشته باشد. با این همه، هر جا زن در نقش اصلی خود حضور یافته، جلوه‌ای از عشق، فداکاری، محبت، ایثار و زندگی را نمایانده است. ادبیات فارسی از دیرباز بستری برای بازتاب اندیشه‌ها، باورها و تجربه‌های انسانی بوده است. شاعران و نویسندگان بزرگ این سرزمین، با بهره‌گیری از زبان شعر و نثر، نه تنها زیبایی‌های هنری را به نمایش گذاشته‌اند، بلکه ارزش‌های اخلاقی، اجتماعی و عرفانی را نیز در قالب داستان‌ها و حکایت‌ها به نسل‌های گوناگون منتقل کرده‌اند. آثار برجسته‌ای چون بوستان سعدی و مثنوی معنوی مولوی، نمونه‌های درخشانی از این سنت دیرینه‌اند که هر یک در زمانه خود توانسته‌اند هم مخاطب عام و هم مخاطب خاص را تحت تأثیر قرار دهند. سعدی در بوستان با نگاهی اخلاقی و تربیتی، مجموعه‌ای از حکایت‌ها و آموزه‌ها را سامان داده است تا انسان را به سوی فضیلت، عدالت و اعتدال راهنمایی کند. او با زبانی ساده و دلنشین، مفاهیم پیچیده اخلاقی را در قالب روایت‌های کوتاه و پرمعنا بیان می‌کند و بدین‌سان اثری می‌آفریند که هم آموزنده و هم هنرمندانه است. در مقابل، مولوی در مثنوی معنوی با زبانی تمثیلی و استعاره‌ای، مخاطب را به ساحت عرفان و حقیقت روحانی می‌کشانند. او با بهره‌گیری از داستان‌ها و حکایت‌های متنوع، مفاهیم عمیق عرفانی را به گونه‌ای بیان می‌کند که هم عقل و هم دل مخاطب را درگیر می‌سازد. این دو اثر، هرچند در ظاهر متفاوت‌اند اما در حقیقت دو مسیر بزرگ در ادبیات فارسی را نمایندگی

می‌کنند: مسیر اخلاقی و اجتماعی در آثار سعدی و مسیر عرفانی و روحانی در آثار مولوی. بررسی و مقایسه این دو رویکرد، نه تنها به شناخت بهتر ادبیات کلاسیک فارسی کمک می‌کند، بلکه امکان درک عمیق‌تری از فرهنگ و اندیشه ایرانی را نیز فراهم می‌آورد. این پژوهش در پی آن است که با بررسی و مقایسه جایگاه زن در مقام معشوق در بوستان سعدی و مثنوی معنوی مولوی، به شناختی عمیق‌تر از نگرش ادبی و عرفانی نسبت به زن در ادبیات کلاسیک فارسی دست یابد. این بررسی نه تنها به درک بهتر آثار سعدی و مولوی کمک می‌کند، بلکه می‌تواند زمینه‌ساز مطالعات گسترده‌تر درباره جایگاه زن در مقام معشوق در ادبیات فارسی و ارتباط آن با فرهنگ و جامعه ایرانی باشد. پرسش اصلی این تحقیق آن است که زن در مقام معشوق در بوستان سعدی و مثنوی معنوی مولوی چه تفاوت‌هایی دارد و این تفاوت‌ها چگونه بازتاب‌دهنده فرهنگ، دین و اندیشه‌های فردی دو شاعر هستند؟

۲- بیان مسأله

ادبیات کلاسیک فارسی همواره بستری برای بازتاب نگرش‌های اخلاقی، اجتماعی و عرفانی نسبت به زن بوده است. در این میان، جایگاه زن در مقام معشوق یکی از مهم‌ترین عرصه‌هایی است که شاعران بزرگ به آن پرداخته‌اند. با وجود اهمیت این موضوع، بررسی‌های موجود غالباً به صورت پراکنده و محدود انجام شده و کمتر پژوهشی به مقایسه نظام‌مند دیدگاه‌های سعدی در بوستان و مولوی در مثنوی معنوی پرداخته است. از آنجا که این دو اثر نماینده دو رویکرد متفاوت اخلاقی - اجتماعی در آثار سعدی و عرفانی - معنوی در آثار مولوی هستند، مطالعه تطبیقی جایگاه زن در مقام معشوق می‌تواند ابعاد تازه‌ای از تفاوت‌های فکری و فرهنگی این دو شاعر را آشکار سازد. خلأ پژوهشی در این زمینه ضرورت طرح مسأله را دوچندان می‌کند. از سوی دیگر، زن در مقام معشوق در این آثار نه تنها به عنوان شخصیت ادبی، بلکه به مثابه نمادی از ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی زمانه مطرح می‌شود. در بوستان، زن بیشتر در قالب معشوقی زمینی و اجتماعی تصویر می‌شود که حضور او در خدمت آموزه‌های اخلاقی و

تربیتی قرار دارد؛ در حالی که در مثنوی معنوی، زن به مرتبه‌ای عرفانی ارتقا یافته و به نمادی از حقیقت الهی و پلی برای اتصال عاشق به عشق مطلق تبدیل می‌شود. این تفاوت‌ها بیانگر آن است که نگرش سعدی و مولوی نسبت به زن در مقام معشوق، بازتابی از فرهنگ، دین و اندیشه‌های فردی ایشان است. بنابراین، مسأله‌ی اصلی پژوهش حاضر آن است که چگونه می‌توان با تحلیل تطبیقی این دو اثر، به شناختی عمیق‌تر از جایگاه زن در مقام معشوق و بازتاب آن در سنت‌های اخلاقی و عرفانی ادبیات فارسی دست یافت.

۳- پیشینه پژوهش

در حوزه نظری ادبیات کهن، در باره جایگاه زن، کتاب‌ها و مقاله‌های بسیاری نوشته شده که این نوشته‌ها می‌توانند زمینه‌ساز آغاز یک پژوهش جامع و همه‌جانبه درباره موضوع زنان و ادبیات باشند؛ اما در حوزه ادبیات منظوم کهن پژوهش جامعی به‌طور مستقل به بررسی جایگاه زن در مقام معشوق در شعر نپرداخته است. تا کنون مقاله‌ها و پایان‌نامه‌هایی جزئی به مطالعات زنان در ادبیات پرداخته‌اند یا از نظر محتوایی به بخشی از این موضوع اشاره کرده‌اند. درباره بررسی جایگاه زنان در آثار سعدی و مثنوی معنوی می‌توان از مقالات این نویسندگان یاد کرد: حسینی (۱۴۰۲) در «ریشه‌های زن ستیزی در ادبیات کلاسیک فارسی» به علل و عوامل فرهنگی و اجتماعی زن ستیزی در ادبیات کلاسیک فارسی اشاره می‌کند. حاجی‌زاده (۱۳۹۷) در «بررسی سیمای زن در دفتر اول مثنوی و مقایسه آن با زن در گلستان سعدی» تبیین کرده که مقایسه سعدی و مولانا در مورد نگاه آنها به زن نشان می‌دهد که در اشعار مولانا به زن بیشتر به عنوان شخصیت نمادین و استعاره‌ی نگریسته شده است در حالی که در اشعار سعدی وجه نقش اجتماعی و زمان‌مند زن بیشتر هویداست. جمالی‌مهر و خراسانی (۱۳۹۵) در «بررسی جمال و کمال زن در آثار سعدی شیرازی با محوریت

بوستان»، همایش ملی ادب غنایی، بیان کرده اند که زن از دیدگاه سعدی مجموعه‌ای از زیبایی‌ها و زشتی‌ها است. ملاک این ارزش‌گذاری از نظر سعدی برخاسته از اندیشه‌های بلند خود سعدی و نیز اوضاع و احوال زمانه است. مدرسی و رضی (۱۳۸۹) در «زن در اندیشه و زندگی مولانا»، اشاره کرده‌اند که حقیقت زن در اشعار مولانا نیز با نگاه دو سویه او به زن همراه شده است، به این معنی که اگرچه در جایی زن را در جایگاه نفس قرار می‌دهد، اما در جایی دیگر حالت مرآتیت و به قول علما جنبه «ما به ينظر» دارد نه جنبه «ما فيه ينظر»، یعنی جمال جمیل حق را در آینه حسن صنع دیدن، چنان که زن قنطره رسیدن به عشق حقیقی معبود می‌شود. علیمی (۱۳۸۹) در «تجلی زن در سه دفتر نخست مثنوی معنوی»، به این نکته پرداخته است که مولانا در مثنوی چندین بار به مسأله جفت بودن پدیده‌ها اشاره دارد. هدف مولانا انسان کامل بودن است و نباید فرقی میان زن و مرد در میان قبایل عرب و عجم و زنگی و رومی باشد. دلیل برتری انسان‌ها به خاطر جنسیت آنها نیست. امامی (۱۳۸۸) در «زن در مثنوی»، بیان کرده که انعکاس مبهم و منفی در شعر مولانا نسبت به زنان وجود دارد. تصویری که مولانا از زن در تمثیل‌های خود نشان می‌دهد، برخاسته از توصیفات نمادین منفی است. در تصور او زن مظهر نفس، حرص، دارای صفات حیوانی و نفسانی، ظاهرنگر و دارای قضاوت و داوری سطحی است. این اندیشه واقعی مولانا نیست بلکه مولانا در این مباحث، منعکس‌کننده تصورات مردم از روزگار خویش است و گرنه برخورد مولانا با زنان، لطیف و متعادل و منصفانه است. کدیور (۱۳۸۶) در «زن از نگاه سعدی در بوستان و گلستان» مطرح کرده که در نگاه سعدی زن در حاشیه جامعه و خانواده قرار ندارد. نگاه غالب در گلستان و بوستان نگاهی واقع‌گرایانه و ایجابی نسبت به زنان است. اسمعیلی آهندانی (۱۳۸۶) در «زن در آئینه نهج‌البلاغه و مثنوی» به این موضوع

پرداخته است که زن به لحاظ فردی و اجتماعی دارای شأن و جایگاه رفیعی است، از همین‌روی مقولۀ زن و جایگاه و شأنش از دیرباز در ادبیات ملت‌های گوناگون بازتاب و انعکاس یافته است. به این دلیل که این دو اثر از قرآن کریم و احادیث نبوی مایه‌ور شده‌اند؛ بنابراین دارای شباهت‌هایی در نگاه به مقولۀ زن و جایگاه او هستند. پورنامداریان و نصرافهانی (۱۳۸۰) در «نقد و بررسی شخصیت و جایگاه زن در منظومه‌های غنایی، تعلیمی و عرفانی» می‌نویسند که در بوستان سعدی وجود زنان تنها تحت قیومیت مردان به رسمیت شناخته می‌شود.

۴- روش اجرای پژوهش

روش تحقیق در این پژوهش، توصیفی تحلیلی و از نوع کیفی و کتابخانه‌ای است که، به بررسی و مقایسه جایگاه زن در مقام معشوق در دو اثر برجسته ادبیات فارسی، بوستان سعدی و مثنوی معنوی مولوی، پرداخته است. در مرحله نخست، منابع مرتبط با جایگاه زن در مقام معشوق در تاریخ و ادبیات، و آثار اصلی مورد مطالعه، یعنی بوستان و مثنوی معنوی، گردآوری و تحلیل شده‌اند. پژوهشگر با بهره‌گیری از روش فیش‌برداری، داده‌های کیفی را از کتاب‌ها، مقاله‌ها، پایان‌نامه‌ها استخراج کرده و آن‌ها را در قالب ساختار نظری پژوهش دسته‌بندی نموده است. در مرحله تحلیل، اشعار مرتبط با جایگاه زن در مقام معشوق در بوستان و مثنوی معنوی با دقت انتخاب و در چارچوب نظریه‌های تفسیری و نقدهای ادبی بررسی شده‌اند.

۵- پرسش‌های پژوهش

۱- سعدی چگونه زن را در مقام معشوق با رویکرد اخلاقی - اجتماعی به تصویر می‌کشد؟

۲- مولوی چه برداشت عرفانی و معنوی از زن در مقام معشوق ارائه می‌دهد؟

- ۳- چه عوامل فرهنگی، اجتماعی و دینی در شکل‌گیری این دو نگرش مؤثر بوده‌اند؟
- ۴- مقایسه این دو رویکرد چه شناخت تازه‌ای از جایگاه زن در ادبیات کلاسیک فارسی به دست می‌دهد؟

۶- فرضیه‌های پژوهش

- ۱- در بوستان سعدی، زن در مقام معشوق بیشتر با رویکرد اخلاقی - اجتماعی تصویر می‌شود.
- ۲- در مثنوی معنوی مولوی، زن در مقام معشوق به مرتبه‌ای عرفانی و معنوی ارتقا می‌یابد.
- ۳- تفاوت نگرش سعدی و مولوی بازتاب شرایط فرهنگی، اجتماعی و دینی زمانه آنان است.
- ۴- ادبیات کلاسیک فارسی ظرفیت بازنمایی زن هم به عنوان شخصیت اجتماعی و هم نماد عرفانی را دارد.
- ۷- بحث و بررسی

۷-۱- جایگاه زن در مقام معشوق در بوستان سعدی

با بررسی و تحلیل ابیاتی از بوستان به نگاه سعدی نسبت به زن در مقام و جایگاه معشوق می‌پردازیم.

زن خوب فرمانبر پارسا کند مرد درویش را پادشا

(سعدی، ۱۳۸۷: ۲۸۰)

این بیت از بوستان سعدی یکی از برجسته‌ترین شواهد متنی در تبیین جایگاه زن در نظام فکری، اخلاقی و اجتماعی سعدی است. شاعر در این بیت، با بیانی موجز اما معناپرداز، نقش زن را در تعالی فردی و اجتماعی مرد به گونه‌ای بنیادین ترسیم می‌کند (یوسفی، ۱۳۷۴: ۲۹۱). سعدی در بوستان، برخلاف فضای تغزلی غزلیات، عشق را در قالب پیوندی اخلاق‌مدار، پایدار و زندگی‌ساز بازنمایی می‌کند و این بیت نمونه‌ای روشن از چنین نگرشی است (زرین کوب، ۱۳۸۶: ۲۴۵).

ترکیب «زن خوب» در آغاز بیت، نشان‌دهنده تقدم فضیلت اخلاقی بر سایر ویژگی‌های زن است. «خوب» در دستگاه ارزشی سعدی، مفهومی فراگیر است که خرد، اعتدال، محبت، وفاداری و توانایی ایجاد آرامش را در بر می‌گیرد و در آثار تعلیمی او بارها مورد تأکید قرار گرفته است (صفا، ۱۳۷۳: ۸۴۳).

واژه «فرمانبر» در این بیت باید در بافت تاریخی و فرهنگی قرن هفتم هجری تفسیر شود. این واژه در اندیشه سعدی دلالت بر هماهنگی، مدارا و همدلی در روابط زناشویی دارد، نه اطاعت کورکورانه؛ برداشتی که با نگاه اخلاقی سعدی به نهاد خانواده هم‌خوان است (زرین کوب، ۱۳۸۶: ۲۴۶).

صفت «پارسا» لایه‌ای معنوی به تصویر زن می‌افزاید و او را به قلمرو اخلاق و دینداری پیوند می‌زند. زن پارسا در نگاه سعدی، معشوقی است که حضورش موجب آرامش روانی و تهذیب اخلاقی مرد می‌شود و عشق در این چارچوب، پیوندی تعالی‌بخش تلقی می‌شود.

در مصراع دوم، سعدی با تقابل معنایی «درویش» و «پادشا» به اوج معناپردازی می‌رسد. «درویش» نماد فقر مادی و فقدان قدرت اجتماعی است، در حالی که «پادشا» نمایانگر

عزت، اقتدار و کامیابی است. نسبت دادن این دگرگونی به زن، بیانگر نقش محوری معشوق زنانه در ساختن هویت و منزلت مرد است (یوسفی، ۱۳۷۴: ۲۹۲).

به مجنون کسی گفت کای نیک پی چه بودت که دیگر نیایی به حی؟
مگر در سرت شور لیلی نماند خیالت دگر گشت و میلی نماند؟
چو بشنید بیچاره بگریست زار که ای خواجه دستم ز دامن بدار
مرا خود دلی دردمندست ریش تو نیزم نمک بر جراحت مریش
نه دوری دلیل صبوری بود که بسیار دوری ضروری بود
بگفت ای وفادار فرخنده خوی پیامی که داری به لیلی بگوی
بگفتا مبر نام من پیش دوست که حیف است نام آنجا که اوست

(سعدی، ۱۳۸۷: ۱۰۸)

در این شعر شخصیت لیلی را به عنوان یک زن دارای جایگاه معشوق و جایگاه و نقش احساسی نشان داده است. دیدگاه نسبت به زن در این ابیات خوب است و دارای جایگاهی مهم و ماندگار در زندگی شخصیت مرد با عنوان مجنون است. شرایط فردی و روحی و روانی باعث شده تا فرد به شخصیت معشوق روی بیاورد. نتیجه اصلی وجود شخصیت معشوق تغییر رفتار و جایگاه‌های افراد وابسته به او هستند. سعدی قصد داشته الگوی غنایی شناخته شده در فرهنگ و ادبیات را از زاویه معشوق و وابسته به جایگاه زن نشان دهد.

۱. جایگاه لیلی به عنوان معشوق و نمودهای عشق

در این ابیات، لیلی نماد عشق ایده‌آل و دست‌نیافتنی است. او شخصیتی است که تماماً بر روح و جان عاشق (مجنون) حکم‌فرماست. لیلی به عنوان معشوق، تمام زندگی و حیات معنوی مجنون را تسخیر کرده و این موضوع در بیت‌های شعر به وضوح دیده می‌شود.

۲. نقش درد و رنج در ادبیات غنایی و رابطه آن با جایگاه زن

مجنون در این ابیات از درد و رنجی سخن می‌گوید که عشق به لیلی برای او به ارمغان آورده است. این درد و رنج بخشی از هویت عاشقانه او شده و او از آن به عنوان جراحی یاد می‌کند که نیاز به نمک ندارد. زن در اینجا نمادی از آن منبع رنج و در عین حال نقطه‌ای است که به زندگی معنای خاصی می‌بخشد.

۳. زن به عنوان نیرویی تحول‌آفرین

لیلی نه تنها به عنوان معشوقی دست‌نیافتنی، بلکه به عنوان نیرویی تحول‌آفرین در زندگی مجنون معرفی می‌شود. مجنون به واسطه عشق به لیلی از زندگی معمولی و مادی جدا شده و به یک حالت روحی و روانی خاص می‌رسد که این در بسیاری از ادبیات غنایی فارسی نیز به چشم می‌خورد. سعدی با استفاده از این شخصیت، زن را به عنوان عاملی که توانایی تغییر عمیق در رفتار و نگرش انسان دارد، نشان می‌دهد.

۷-۲- جایگاه زن در مقام معشوق در مثنوی معنوی

در این بخش با تحلیل و بررسی چند بیت از مثنوی معنوی سعی شده است به نگاه مولانا نسبت به زن در جایگاه معشوق پرداخته شود.

(مولانا، ۱۳۸۷، ج ۱: ۹۶-۹۷)

یک کنیزک دید شه بر شاهراه شد غلام آن کنیزک، پادشاه
چون خرید او را و برخوردار شد آن کنیزک از قضا بیمار شد

این ابیات در داستان دارای پیام‌های عرفانی هستند. اگر از جنبه گزینش مفاهیم ظاهری به این ابیات بنگریم ارزش و جایگاه زن در اعطای آزادی به کنیزک که مطابق میل و خواسته او رفتار شد، نشان‌دهنده ارزش زن است. با توجه به اینکه از لحاظ اجتماعی و دینی شخصیت کنیز نقشی فرودست و مطیع در اجتماع و خانواده داشته است، ولی در دین به رفتار خوب و منصفانه با غلامان و کنیزان توصیه شده است. در این ابیات رفتار با کنیز مثبت و لطیف و به دور از خشونت است.

۱. زن در مقام معشوق:

در این داستان، کنیزک به عنوان معشوق پادشاه قرار می‌گیرد و این امر نشان‌دهنده جایگاه والای معشوق در ادبیات عرفانی است. معشوق در ادبیات عرفانی غالباً نماد زیبایی الهی و حقیقت برتر است که عاشق (در اینجا پادشاه) به دنبال آن است. معشوق به نوعی بازتابنده زیبایی و حقیقتی است که عاشق به دنبال رسیدن به آن است. این مفهوم در جایگاه کنیزک نیز مشاهده می‌شود، جایی که پادشاه به دنبال او می‌رود و از مقام خود برای رسیدن به معشوق فرو می‌آید.

۲. ارزش زن و رفتار مثبت با کنیزک:

از دیدگاه اجتماعی، این داستان به موضوع ارزش زن در جامعه می‌پردازد، حتی اگر زن در مقام کنیز و در جایگاه اجتماعی فرودستی قرار داشته باشد. خریداری کنیزک و درمان او نشان‌دهنده توجه و مهربانی پادشاه نسبت به اوست که فراتر از جایگاه اجتماعی او قرار می‌گیرد. این رفتار نشان‌دهنده احترامی است که به زنان، حتی در مقام کنیز،

در سنت‌های دینی و اخلاقی داده می‌شود. در اینجا، مولوی به نوعی رفتار انسانی و دینی با زنانی که در جایگاه اجتماعی پایین‌تری قرار دارند اشاره می‌کند. او نشان می‌دهد که حتی در شرایط اجتماعی نامطلوب، می‌توان به زنان با احترام و مهربانی برخورد کرد. این رفتار در تضاد با دیدگاه‌های تحقیرآمیز نسبت به زنان در جوامع مردسالارانه قرار دارد و به نوعی دفاع از حقوق انسانی زنان، حتی در مقام کنیز، محسوب می‌شود.

۳. نقش دین در احترام به زنان:

مولوی در این داستان به تأثیر دین در شکل‌گیری رفتارهای مثبت و اخلاقی با زنان اشاره می‌کند. در آموزه‌های اسلامی، تأکید بر رفتار منصفانه و محترمانه با غلامان و کنیزان وجود دارد و این داستان نیز به نوعی بازتاب‌دهنده این آموزه‌ها است. مولوی با بازنمایی این داستان به مخاطبان خود یادآور می‌شود که چگونه می‌توان از طریق پایبندی به اصول دینی، با زنان و کنیزان به شکلی عادلانه و مهربانانه رفتار کرد.

پس حکیمش گفت کای سلطان مه آن کنیزک را بدین خواجه بده
تا کنیزک در وصالش خوش شود آب وصلش دفع آن آتش شود

(مولانا، ۱۳۸۷، ج ۱: ۱۰۴)

در حکایت «عاشق شدن پادشاه بر کنیزک رنجور و تدبیر کردن در صحت او» مقام زن در جایگاه کنیز و معشوق در ادامه حکایت پیشین در حکایت «ظاهر شدن عجز حکیمان از معالجه کنیزک و روی آوردن پادشاه به درگاه الله و در خواب دیدن او ولی را» (مولانا، ۱۳۸۷، ج ۱: ۹۷)، جایگاه کنیز یا زن معشوق است و ارزشمند و بالا توصیف شده

است. شخصیت کنیز، معشوق یک پادشاه نشان داده شده است. وجود شخصیت کنیز در خانواده برپایه سنت‌های دینی و قوانین عرفی جامعه عرب و ایرانی است.

۱. جایگاه زن به عنوان معشوق:

در این داستان، کنیزک در مقام معشوق پادشاه قرار می‌گیرد و این نشان‌دهنده ارتقاء جایگاه زن از یک فرد در موقعیت پایین اجتماعی به مقام معشوق و مورد توجه پادشاه است. در اینجا، کنیزک به عنوان نمادی از زیبایی و محبت در نظر گرفته می‌شود که قادر به درمان بیماری‌های روحی و جسمی پادشاه است. این امر نشان‌دهنده تغییر و تحول در نحوه نگرش نسبت به زنان است که در ادبیات عرفانی به طور مکرر مورد تأکید قرار می‌گیرد.

۲. نقش دینی و اجتماعی:

این ابیات همچنین به نقشی که دین و باورهای اجتماعی در تعیین جایگاه زنان دارند، اشاره می‌کند. از یک سو، دین اسلام و سنت‌های اسلامی به رفتار خوب و منصفانه با کنیزان و غلامان توصیه کرده است. از سوی دیگر، سنت‌های اجتماعی جامعه عرب و ایرانی در زمان مولوی نیز به نقش و موقعیت اجتماعی کنیزها توجه داشتند. حکیم در این داستان به پادشاه پیشنهاد می‌دهد که کنیزک را به خواجه (عاشق) خود بدهد تا او از وصال معشوق بهره‌مند شود. این پیشنهاد نشان‌دهنده اهمیت جایگاه معشوق و تأثیر مثبت آن بر زندگی فرد است. همچنین، این امر به معنای احترام به خواسته‌های فردی و پیروی از اصول دینی و اجتماعی است که به زن به عنوان معشوق و کنیز احترام می‌گذارد.

۳. ارتقاء مقام زن:

در این ابیات، مقام زن به عنوان معشوق پادشاه به نحو قابل توجهی ارتقاء یافته است. این ارتقاء نشان‌دهنده اهمیت زن در موقعیت‌های مختلف اجتماعی و عاشقانه است. از این منظر، داستان به نوعی به ترویج ارزش‌های اخلاقی و انسانی در برخورد با زنان و احترام به خواسته‌ها و احساسات آن‌ها می‌پردازد.

یک جوانی بر زنی مجنون بدست می‌ندادش روزگار وصل دست
چون فرستادی رسولی پیش زن آن رسول از رشک گشتی راه زن
ور به سوی زن نبشتی کاتبش نامه را تصحیف خواندی نایبش

(مولانا، ۱۳۸۷، ج ۳: ۲۱۷)

جایگاه زن در این ابیات با رویکردی مثبت به عنوان یک معشوق نشان داده شده است. سختی‌های وصال به زن به عنوان معشوق دست‌نیافتی بودن و جایگاه بالای زن در نزد مرد را نشان می‌دهد.

۱. جایگاه زن به عنوان معشوق:

در این ابیات، زن به عنوان معشوقی دست‌نیافتنی و بالارزش به تصویر کشیده شده است. جوانی که بر زن مجنون است، در پی وصال او به شدت تلاش می‌کند، اما روزگار به او دسترسی به این وصال را نمی‌دهد. این مسأله، سختی‌های وصال و دشواری‌هایی که برای رسیدن به معشوق وجود دارد را نشان می‌دهد. از این منظر، زن در این ابیات به عنوان موجودی ارزشمند و در عین حال دشوار برای دسترسی به تصویر کشیده شده است که به جایگاه بالای او در نظر جوان عاشق اشاره دارد.

۲. سختی‌های وصال:

مولوی در این ابیات به مشکلاتی که در مسیر وصال وجود دارد، می‌پردازد. جوان عاشق با مشکلاتی نظیر رشک و ناتوانی در فهم صحیح نامه‌ها مواجه می‌شود. رشک به معنای رقابت و حسادت است که بر سر وصال معشوق وجود دارد و ناتوانی در خواندن صحیح نامه‌ها نیز به پیچیدگی‌های ارتباط با معشوق و سوء تفاهم‌های احتمالی اشاره دارد. این مشکلات به نوعی نمایانگر دشواری‌های عشق و وصال و همچنین احترام و ارزش بالای معشوق در نزد عاشق است.

۳. جایگاه اجتماعی زن و ارزش‌های فرهنگی:

این ابیات به نوعی بازتاب‌دهنده ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی آن زمان هستند. زن به عنوان معشوق و هدف نهایی عشق در نظر گرفته شده و مشکلاتی که در مسیر وصال وجود دارد، به ارزش بالای او و احترام عمیق عاشق نسبت به او اشاره دارد. این نگرش به نوعی احترام به جایگاه زن به عنوان معشوق و پیروی از اصول اخلاقی و فرهنگی در عشق و وصال را نشان می‌دهد.

چادر خود را بر او افگند زود مرد را زن ساخت و در را برگشود

(مولانا، ۱۳۸۷، ج ۴: ۱۷)

حکایت «معشوق را زیر چادر پنهان کردن جهت تلبیس و بهانه گرفتن زن که ان الکید کنّ عظیم» با رویکردی منفی خصوصیات مکاری و حيله‌گری را به زنان نسبت داده است. اشاره به چادر به عنوان پوشش مخصوص زنانه و دگرپوشی مرد در ظاهر زن به فرهنگ پوشش البسه زنانه در گذشته اشاره دارد.

۱. رویکرد منفی نسبت به زن و حيله‌گرى:

این حکایت، زن را به عنوان موجودی مکار و حيله‌گر به تصویر می‌کشد. اشاره به «ان الکيد کنّ عظيم» (مکر زنان عظيم است) که برگرفته از قرآن است، نشان‌دهنده باورهای منفی اجتماعی و دینی نسبت به زنان در برخی از جوامع آن زمان است. زن در این داستان با استفاده از حيله‌گرى و پوشش خود، مرد را دچار گمراهی و فریب می‌کند. این رویکرد منفی به زنان در ادبیات کلاسیک فارسی، به ویژه در داستان‌های عرفانی، قابل مشاهده است و به نوعی بازتاب دهنده نگرش‌های مردسالارانه آن دوران است.

۲. پوشش زنانه و فرهنگ پوشش:

در این بیت، چادر به عنوان نماد پوشش زنانه و ابزاری برای تغییر ظاهر و ایجاد فریب استفاده می‌شود. این نشان‌دهنده اهمیت و جایگاه پوشش زنانه در فرهنگ‌های گذشته است. چادر به عنوان نمادی از زنانگی و پوشیدگی در فرهنگ اسلامی و ایرانی جایگاه ویژه‌ای داشته است و در اینجا به عنوان ابزاری برای پنهان کردن هویت واقعی استفاده می‌شود. این موضوع به نقش فرهنگی و اجتماعی پوشش در تعیین هویت زنانه و مردانه اشاره دارد.

۳. تأثیرات اجتماعی و دینی:

این بیت به تأثیرات اجتماعی و دینی در تعیین جایگاه زنان در جامعه اشاره دارد. تأکید بر حيله‌گرى و فریبکاری زنان در برخی از داستان‌های عرفانی و دینی می‌تواند به نگرش‌های منفی نسبت به زنان در فرهنگ‌های مردسالارانه و تأثیر این نگرش‌ها بر موقعیت اجتماعی و خانوادگی آنها اشاره داشته باشد. این حکایت به نوعی بازتاب‌دهنده تضادهای موجود میان زن به عنوان موجودی پست و مکار و زن به عنوان موجودی ارزشمند و محترم است که در بسیاری از متون عرفانی به چشم می‌خورد.

ویس و رامین، خسرو و شیرین، بخوان که چه کردند از حسد آن ابلهان

لیک از لیلی وجود من پر است این صدف پر از صفات آن در است
ترسم ای فساد گر فصدم کنی نیش را ناگاه بر لیلی زنی
داند آن عقلی که او دل رو شنی است در میان لیلی و من فرق نیست

(همان، ۹۹)

هم چو مجنون از رخ لیلی خویش کرده ای تو چارقی را دین و کیش؟

(همان، ۱۵۷)

اشاره صریح به نام‌های عشاق نامدار تاریخ یعنی ویس و رامین، خسرو و شیرین و لیلی، جایگاه زن با رویکردی مثبت به عنوان یک معشوق نشان داده شده است.

۱. رویکرد مثبت نسبت به زن به عنوان معشوق:

اشاره به نام‌های معروف عشاق در ادبیات فارسی، همچون ویس، شیرین و لیلی، جایگاه برجسته زن به عنوان معشوق را نشان می‌دهد. این زنان نه تنها معشوقانی زیبا هستند، بلکه دارای شخصیتی عمیق و پیچیده‌اند که مردان را تحت تأثیر قرار می‌دهند. در این

رویکرد، زن معشوق به عنوان نیرویی معنوی و تأثیرگذار تلقی می‌شود که می‌تواند مرد را به سوی عشق الهی یا عرفانی هدایت کند.

برای مثال، در بیت «لیک از لیلی وجود من پر است / این صدف پر از صفات آن در است»، لیلی به عنوان نمادی از معشوق کامل و الهی به تصویر کشیده می‌شود. این صدف که پر از صفات معشوق است، نشان‌دهنده وحدت و یکی شدن عاشق و معشوق است. در این رویکرد، معشوق زنانه به یک نماد معنوی و الهی تبدیل می‌شود که از وجود عاشق پر شده است و تمایزی میان آنها وجود ندارد.

۲. زن به عنوان معشوق دست‌نیافتنی:

زن در این اشعار به عنوان معشوقی دست‌نیافتنی به تصویر کشیده می‌شود که مرد برای رسیدن به او تلاش می‌کند، اما به سادگی به وصال نمی‌رسد. این دست‌نیافتنی بودن، جایگاه زن را ارتقا می‌دهد و او را به موجودی ارزشمند و مطلوب تبدیل می‌کند که مرد باید برای به دست آوردن او تلاش زیادی انجام دهد. اشاره به عشاق معروف تاریخ مانند ویس و رامین و خسرو و شیرین، نماد این سختی‌ها و پیچیدگی‌های وصال است.

۳. عشق زمینی به عنوان پلی به سوی عشق الهی:

در بسیاری از داستان‌های عاشقانه عرفانی، عشق به معشوق زمینی به عنوان پلی برای رسیدن به عشق الهی در نظر گرفته می‌شود. در این ابیات نیز، زن به عنوان معشوقی زمینی که صفات الهی دارد، معرفی شده است. این رویکرد نشان‌دهنده نقش دوگانه زن به عنوان معشوق زمینی و در عین حال نمادی از عشق الهی است. برای مثال، در بیت «داند آن عقلی که او دل روشنی است / در میان لیلی و من فرق نیست»، این وحدت

میان عاشق و معشوق نشان می‌دهد که در عشق حقیقی، تمایزی میان عاشق و معشوق وجود ندارد و آنها یکی می‌شوند.

۴. زن به عنوان محور داستان‌های عاشقانه:

اشاره به شخصیت‌هایی مانند لیلی و شیرین که محور داستان‌های عاشقانه‌ای چون «لیلی و مجنون» و «خسرو و شیرین» هستند، نقش محوری زنان در ادبیات عاشقانه فارسی را به خوبی نشان می‌دهد. این زنان نه تنها معشوقان مردان هستند، بلکه داستان‌های عاشقانه حول محور آنها شکل می‌گیرد و این موضوع جایگاه مهم و ارزشمند زنان در ادبیات کلاسیک را برجسته می‌کند.

در رخی بنهد شعاع اختری که شود شاهی غلام دختری

(مولانا، ۱۳۸۷، ج ۶: ۱۴۱)

در این بیت با نگاهی مثبت به نقش دختر در جایگاه معشوق اشاره شده است. جلوه‌های بالایی در وجود دختر هست که باعث می‌شود حتی پادشاه نیز غلام دختر شود.

۱. نقش معشوق در مثنوی:

مولانا در این بیت از مفهوم عشق زمینی و دنیوی بهره می‌گیرد تا به بیان یک حقیقت عمیق عرفانی برسد. دختر در اینجا نماد معشوقی است که آن‌چنان از زیبایی و جذابیت برخوردار است که حتی یک شاه نیز به خدمتکاری او مشغول می‌شود. این نشان‌دهنده این است که عشق و دل‌باختگی به معشوق، حتی قدرت‌های دنیوی مانند شاهی را به حاشیه می‌راند. این نگاه به معشوق، نوعی ارج نهادن به جایگاه زن به عنوان موجودی والا و ارزشمند است.

۲. تعالی مقام معشوق:

در این بیت، مولانا نشان می‌دهد که معشوق (دختر) به دلیل داشتن شعاعی از زیبایی و نور الهی، می‌تواند جایگاه شاهانه را به زیر بکشد و شاه را به غلامی و خدمت او وادارد. این تعبیر از دختر به عنوان معشوق، مقام و جایگاه او را تعالی می‌بخشد و نشان می‌دهد که معشوق بودن تنها به جذابیت ظاهری خلاصه نمی‌شود، بلکه به نوعی جلال و نور درونی و معنوی اشاره دارد.

۳. ارتباط عشق با عبور از مقام دنیوی:

مولانا در اینجا به این نکته اشاره می‌کند که عشق و زیبایی معشوق (دختر) می‌تواند همه مقامات دنیوی مانند شاهی را کمرنگ کند. این نگاه به معنای آن است که مولانا عشق را نه به عنوان یک احساس دنیوی و گذرا، بلکه به عنوان نیرویی می‌بیند که حتی می‌تواند ارزش‌های اجتماعی را دگرگون کند و معشوق را به مقامی فراتر از حدود عرفی ارتقا دهد.

بس کس از عقد زنان قارون شده بس کس از عقد زنان مدیون شده

(همان، ۱۶۷)

در این بیت تفکر منفی و مثبت نسبت به زنان وجود دارد. زنان در جایگاه معشوق و همسر معرفی شده‌اند. مفهوم بیت بیان می‌کند که نقش و سودمندی یا زیان زنان با ورود به زندگی افراد بسیار است. زنان در زندگی افراد بسیار تأثیرگذار است. برخی با ازدواج با زنان زندگیشان تغییر کرده است و پیشرفت کردند و غنی شدند. برخی نیز با ازدواج با زنان پسرفت کردند و محتاج و فقیر شدند.

۱. تأثیرگذاری زن بر زندگی مردان:

مولانا در این بیت به تأثیرگذاری زن در زندگی مرد اشاره دارد. او به نقش مثبت زن اشاره می‌کند که برخی از مردان از طریق ازدواج با زنانی به غنای مادی و معنوی رسیده‌اند (مانند قارون، که نماد ثروت است). در عین حال، مولانا به جنبه منفی ازدواج نیز اشاره دارد و می‌گوید که برخی از مردان با ازدواج دچار مشکلات و فقر شده‌اند. این دوگانگی در بیان نشان‌دهنده این است که مولانا نقش زن را در زندگی مرد بسیار پررنگ می‌بیند و بر اهمیت انتخاب همسر تأکید دارد.

۲. دوگانگی در دیدگاه نسبت به زنان:

در این بیت، تفکر مثبت و منفی نسبت به زنان به وضوح دیده می‌شود. مولانا به نوعی زنان را به عنوان نیرویی می‌بیند که می‌توانند زندگی مرد را به سوی سعادت و خوشبختی یا به سوی فقر و بدبختی سوق دهند. این نگاه دوگانه به نقش زنان نشان می‌دهد که در جامعه آن زمان، زن به عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار بر سرنوشت مرد شناخته می‌شد.

۳. نمادگرایی در بیت:

مولانا در این بیت از دو شخصیت نمادین، یعنی "قارون" و "مدیون"، استفاده کرده است تا به نقش مثبت و منفی زن در زندگی اشاره کند. "قارون" نماد ثروت و موفقیت است و اشاره به این دارد که برخی از مردان از طریق ازدواج با زنانی به رفاه و ثروت رسیده‌اند. در مقابل، "مدیون" نماد بدهکاری و فقر است و به کسانی اشاره دارد که از ازدواج دچار مشکلات مالی و اقتصادی شده‌اند. این نمادگرایی نشان‌دهنده عمق نگاه مولانا به مسأله ازدواج و تأثیر آن بر زندگی فردی و اجتماعی است.

ور دمی هم فارغ آرندت ز نان گرد چادر گردی و عشق زنان

(مولانا، ۱۳۸۷، ج ۶: ۲۰۹)

در این بیت با دیدی مثبت به زنان در جایگاه معشوق اشاره شده است. مفهوم بیت بیان می‌کند که زنان به عنوان نعمت هستند که فرد به دنبال آنها می‌رود.

۱. نقش زن به عنوان معشوق در ادبیات عرفانی:

در ادبیات عرفانی فارسی، زن اغلب به عنوان نمادی از معشوق یا جلوه‌ای از زیبایی الهی دیده می‌شود. زن در اینجا به نوعی وسیله‌ای است برای تجربه عشق و درک زیبایی الهی. مولانا، با زبان عاشقانه و رمزآلود خود، زن را در این بیت به عنوان نقطه‌ای از عشق و جذابیت توصیف می‌کند. این نشان می‌دهد که عشق به زن در این بیت نه تنها یک میل دنیوی بلکه به عنوان پلی برای رسیدن به تجربه‌ای معنوی‌تر و عرفانی نیز تلقی می‌شود.

۲. جنبه‌های مثبت نقش زن:

برخلاف بسیاری از آثار که زن را به عنوان یک عامل فریب یا سد راه در مسیر معنوی مردان می‌دانند، این بیت دیدگاهی مثبت از زن ارائه می‌دهد. زن به عنوان یک "نعمت" و "امکانات" توصیف شده که فرد به دنبال آن می‌رود. این توصیف نشان می‌دهد که حضور زن می‌تواند مسیر زندگی مرد را پربارتر و پرمعناتر کند. زن به عنوان یک منبع عشق و گرمی در زندگی دیده می‌شود که نه تنها نیازهای جسمی، بلکه نیازهای عاطفی و روحی را نیز پاسخ می‌دهد.

۴. دیدگاه کلی مولانا در بستر مثنوی معنوی:

در آثار مولانا، به‌ویژه مثنوی معنوی، تصویر زن و معشوق با نوعی دوگانگی معنایی همراه است که در نگاه نخست ممکن است متناقض به نظر آید. از یک‌سو، زن و معشوق به‌مثابه مظهر جمال، محرک عشق و واسطه حرکت روح به سوی حقیقت الهی تصویر می‌شوند و از سوی دیگر، همین تصویر گاه در قالب نماد نفس، شهوت یا مانع سلوک عرفانی ظاهر می‌گردد. با این حال، این دوگانگی نه نشانه آشفتگی فکری مولانا، بلکه بخشی از نظام تمثیلی و تربیتی اوست که در خدمت تبیین مراحل سلوک عرفانی قرار دارد. مولانا در چارچوب عرفان عاشقانه، عشق را نیروی محرک اصلی سلوک می‌داند و برای برانگیختن این عشق، از تصویر معشوق زمینی، از جمله زن، بهره می‌گیرد. در این سطح، معشوق نماد جمال الهی است و عشق زمینی به‌منزله پلی برای عبور از محسوسات به معقولات تلقی می‌شود. از نظر مولانا، انسان غالباً از راه صورت به معنا می‌رسد و جمال ظاهری می‌تواند دریچه‌ای برای ادراک حقیقت باطنی باشد.

در عین حال، مولانا آگاه است که توقف در سطح صورت و دلبستگی به ظاهر معشوق می‌تواند سالک را از مقصد بازدارد. از همین‌جا، وجه دیگر تصویر زن پدیدار می‌شود: زن یا معشوق زمینی به‌عنوان نماد نفس، خواهش‌های جسمانی و تعلقات دنیوی. در این خوانش، نقد مولانا متوجه ذات زن نیست، بلکه ناظر بر نفسِ شیفته صورت است (شمیسا، ۱۳۸۲: ۱۱۸).

نکته اساسی آن است که این دو تصویر در نظام فکری مولانا در تقابل نهایی قرار نمی‌گیرند، بلکه مراحل متفاوت یک فرایند سلوکی را نشان می‌دهند. تمثیل‌های منفی، کارکردی هشداردهنده و تربیتی دارند و در نهایت در خدمت پالایش درونی و تعمیق عشق الهی‌اند (زرین‌کوب، ۱۳۸۶: ۳۱۲).

۸- نتیجه‌گیری

جایگاه و نقش زنان از گذشته تاکنون یکسان نبوده و از حیث اهمیت و توجه در سطح‌های پایین و متوسط و بالا قرار داشته است. در آثار ادبی کهن، با توجه به اوامر و مفاهیم اسلامی و فرهنگی و شخصی، دیدگاه و رفتار نسبت به زنان با تکیه بر همین اوامر شکل می‌گرفت. بیشتر مسائل زنان مرتبط با امور اسلامی بوده است. احادیث نبوی و آیات قرآن حقوق زنان در جامعه را مصوب می‌کرد. گاه در برخی جوامع جایگاه و تفکر نسبت به زنان با مفاهیم و رویکردهای اسلامی هم‌خوانی نداشت. گاه مسائل و حقوق زنان مطابق با مصوبات فمینیستی جامعه کنونی بود. جایگاه زنان در بوستان سعدی و مثنوی معنوی مولانا چنین است که شخصیت‌های مختلف زنان با جایگاه‌ها و نقش‌های مختلف بیان شده‌اند. تفکرات و نظریه‌های مختلف مثبت و منفی نسبت به زنان در این دو اثر وجود دارد. با توجه به حجم و مفاهیم و حکایت‌های مختلف، بسامد حضور زنان در مثنوی معنوی مولانا بیشتر و متنوع‌تر از بسامد حضور زنان در بوستان سعدی است.

بیشتر تفکرات نسبت به زنان و تعیین جایگاه و نقش آنان در این دو اثر مبنی بر تفکرات و توصیه‌های اسلامی و عرف اجتماع است. نتایج مقایسه جایگاه زن در مقام معشوق در بوستان و مثنوی معنوی نشان داد، که در بوستان، زن در مقام معشوق بیشتر در قالب شخصیتی زمینی و اجتماعی تصویر می‌شود؛ معشوقی که نماد زیبایی، محبت و گاه نیرویی تحول‌آفرین در زندگی عاشق است. نمونه‌هایی چون حکایت لیلی و مجنون نشان می‌دهد که زن در این جایگاه، نیرویی است که می‌تواند رفتار و نگرش عاشق را دگرگون کند و او را به تجربه‌ای عمیق از عشق انسانی برساند. نگاه سعدی در

این مقام، واقع‌گرایانه و اخلاقی است و معشوق زنانه بیشتر در خدمت بیان آموزه‌های تربیتی و اجتماعی قرار دارد. در مقابل، در مثنوی معنوی مولوی، زن در مقام معشوق به مرتبه‌ای عرفانی ارتقا می‌یابد. معشوق زنانه در این اثر نه صرفاً یک شخصیت انسانی، بلکه نمادی از حقیقت الهی و پلی برای اتصال عاشق به عشق مطلق است. داستان‌هایی چون «کنیزک و پادشاه» نشان می‌دهد که زن در مقام معشوق، واسطه‌ای برای تجربه عشق الهی و سلوک معنوی است. مولوی با بهره‌گیری از جنسیت زن، مفاهیم عرفانی و دینی را تمثیل می‌کند و معشوق زنانه را به نمادی از جاذبه و حقیقت برتر تبدیل می‌سازد. بنابراین، مقایسه نشان می‌دهد که در بوستان، زن در مقام معشوق بیشتر در چارچوب عشق زمینی و اجتماعی تصویر می‌شود، در حالی که در مثنوی معنوی، زن در مقام معشوق به نماد عرفانی و واسطه‌ای برای تجربه عشق الهی بدل می‌گردد. این تفاوت، بازتابی از رویکرد فردی و فرهنگی دو شاعر، سعدی با نگاه اخلاقی و اجتماعی، و مولوی با نگاه عرفانی و معنوی است.

فهرست منابع

- ۱- اسمعیلی آهندانی، رقیه، (۱۳۸۶)، «زن در آینه نهج البلاغه و مثنوی»، مجله حافظ، شماره چهل و یک، صص: ۵۳-۴۶.
- ۲- امامی، نصرالله، (۱۳۸۸)، «زن در مثنوی»، مجله تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی، دوره اول، شماره اول، صص: ۲۷-۳۴.
- ۳- جمالی مهر، معصومه؛ خراسانی، محوبه، (۱۳۹۵)، «بررسی جمال و کمال زن در آثار سعدی شیرازی با محوریت بوستان»، نشریه همایش ملی ادبیات غنایی، صص: ۴۹-۳۳.
- ۴- حسینی، مریم، (۱۴۰۲)، «ریشه‌های زن‌ستیزی در ادبیات کلاسیک فارسی»، چاپ ششم، تهران: نشر چشمه.
- ۵- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۸۶)، با کاروان حله، چاپ پانزدهم، تهران: سخن.
- ۶- سعدی شیرازی، مصلح الدین، (۱۳۶۹)، «بوستان سعدی»، غلامحسین یوسفی، چاپ اول، تهران: انتشارات خوارزمی.
- ۷- سعدی شیرازی، مصلح الدین، (۱۳۸۷)، «بوستان سعدی»، غلامحسین یوسفی، چاپ نهم، تهران: انتشارات خوارزمی.
- ۸- صفاء ذبیح الله، (۱۳۷۳)، «تاریخ ادبیات در ایران» جلد دوم، چاپ هفتم، تهران: فردوس.
- ۹- علیمی، ماندانا، (۱۳۸۹)، «تجلی زن در سه دفتر نخست مثنوی معنوی»، فصلنامه زن و جامعه، سال اول، شماره اول، صص: ۱۴۵-۱۷۰.

- ۱۰- کدیور، جمیله، (۱۳۸۶)، «زن از نگاه سعدی در بوستان و گلستان»، پژوهشنامه ادب غنایی، شماره نهم، صص: ۷۳-۹۶.
- ۱۱- مدرسی، فاطمه؛ رضی، مهرویه، (۱۳۸۹)، «زن در اندیشه و زندگی مولانا»، فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، سال ششم، شماره بیستم، صص: ۱۴۰-۱۲۳.
- ۱۲- مولانا بلخی، جلال الدین محمد، (۱۳۶۹)، «مثنوی معنوی»، محمد استعلامی، جلد اول، چاپ دوم، تهران: زوار.
- ۱۳- مولانا بلخی، جلال الدین محمد، (۱۳۸۷)، «مثنوی معنوی»، محمد استعلامی، چاپ هشتم، تهران: سخن.
- ۱۴- مولانا بلخی، جلال الدین محمد، (۱۳۹۸)، «کلیات شمس تبریزی»، بدیع الزمان فروزانفر، تهران: پارسه. -
- ۱۵- نصرافیهانی، زهرا، (۱۳۸۰)، «نقد و بررسی شخصیت و جایگاه زن در منظومه‌های غنایی، تعلیمی و عرفانی»، تقی پورنامداریان، پایان نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تربیت مدرس.
- ۱۶- یوسفی، غلامحسین، (۱۳۷۴)، سعدی نامه، چاپ پنجم، تهران: خوارزمی.